

وحدتِ عارفانه

مسیحا برزگر

www.ketab.ir



- سرشناسه: ♦ بزرگرمسیحا، ۱۳۴۰ -
- عنوان و نام پدیدآور: ♦ وحدت عارفانه / مسیحا بزرگرم.
- مشخصات نشر: ♦ تهران: صدای معاصر، ۱۳۹۳.
- مشخصات ظاهری: ♦ ۶۲۳ ص.
- شابک: ♦ 978-600-6298-32-0
- وضعیت فهرست نویسی: ♦ فیبا
- یادداشت: ♦ کتاب حاضر در سال ۱۳۸۳ تحت عنوان «وحدت عارفانه» شرح ب. ی. الحقیقه‌ی حکیم سنایی توسط نگارستان کتاب منتشر شده است.
- عنوان دیگر: ♦ وحدت عارفانه: شرحی بر حدیقه الحقیقه‌ی حکیم سنایی.
- موضوع: ♦ سنایی، مجدود بن آدم، ۴۷۳؟ - ۵۲۵ ق. حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه - نقد و تفسیر
- موضوع: ♦ شعر فارسی قرن ۶ ق تاریخ و نقد.
- موضوع: ♦ شعر عرفانی قرن ۶ ق تاریخ و نقد.
- شناسه افزوده: ♦ سنایی، مجدود بن آدم، ۴۷۳؟ - ۵۲۵ ق. حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه. شرح.
- رده بندی کنگره: ♦ ۱۳۹۳ و ۴۰ ب / PIR ۴۹۴۴
- رده بندی دیویی: ♦ ۸۱۷/۲۳
- شماره کتابشناسی ملی: ♦ ۳۴۴۲۷۳۸



نام کتاب: وحدت عارفان

نویسنده: مسیحاح

نوبت چاپ: چاپ اول: ۱۳۹۵ ه.ش. تهران

شمارگان: ۶۰۰ جلد

ویراستار: مریم رضازاده

حروفنگار: خانه معنا

لیتوگرافی: صدف

چاپ: مهارت

صحافی: رزوف

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۹۸-۲۲-۰

قیمت: ۲۵,۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است.

دفتر نشر: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، شماره ۶۸، واحد ۸

تلفن: ۶۶۹۷۸۵۸۲-۶۶۹۷۹۳۵۱

فروشگاه مرکزی: فلکه ی دوم تهرانپارس، خیابان جشنواره، شماره ۲۲۹

تلفن: ۷۷۷۳۱۶۱۱-۷۷۷۰۲۷۶۸

پایگاه اینترنتی: www.sedayemoaser.com

فهرست

- پیش‌گفتار: فهم عاشقانه‌ی هستی / ۹
مائده‌های آسمانی / ۱۳
وحدتِ عارفانه / ۵۹
شمعی در باد / ۹۳
آتش و بال پروانه / ۱۳۷
فنا؛ مرگِ قطره در دریا / ۱۶۵
پلی بر فراز خنده و عشق / ۲۰۵
خام بدم، پخته شدم، سوختم / ۲۳۹
طریقِ پُر آشوبِ عشق / ۲۸۵
سیمرغِ کوهِ قاف / ۳۲۵
روشن‌شدگی؛ سینه در لحظه‌ی اکنون / ۳۶۷
هَبوط / ۳۸۳
نگاهی نشسته در باران / ۴۲۳
بهشتِ نمشسته / ۴۴۹
عشق؛ اَصْطِرلابِ اسرارِ خدا / ۴۸۹
انا الحق / ۵۱۱
زائری زیرِ باران / ۵۱۰
تاجِ جنون بر سرِ عشق / ۵۵۹
یگانه ببین و یگانه باش! / ۵۹۵

پیش گفتار:

فهم عاشقانه‌ی هستی

حجاب دیده‌ی نامحرمان، زیادت باد!

ابوالمجد، محدود بن آدم سنائی غزنوی، مردی ست
با خبر، که رؤیتش بر روایتش مقدم است. او آن چیزی
را روا می‌کند که پیشاپیش آن را دیده است. او
آیینی، دانش را چنان صیقل داده که خداوند سینه‌ی
او را مفتاح خرمی، غیب و حکمت گردانیده است. از
کلام حکیم سنائی تراود. او با لطف، قرین است
و با رفیق، همنشیر. او لباس دین به تن نکرده است تا
فارغ البال به دنیا مشغول باشد. او را با اهل زر و زور که
سرمه‌ی بی خبری در دیده‌ی ناپسندیده‌شان کشیده و
عسل گسیل از شرابخانه‌ی ابلیس نوشیده‌اند، کاری
نیست. حکیم سنائی آدمی ست بی پیرایه. او با کسانی
که سر بر بالین غفلت نهاده و غرور، حجاب بر رویان
شده، فرق بسیار دارد. بیش تر آدم‌ها، بی‌گناه را
می‌آیند و دیوانه وار می‌روند، اما حکیم سنائی، آشنا
آمد و فرزانه رفت. حکیم سنایی، سالکی ست که از
عقبات خطرات روزمرگی گذشته و از آهنگ نهنگ دنیا
گریخته است؛ گریزی شجاعانه! او با این گریز، به حبل

متینِ کلامِ الهی می آویزد و امرِ «عاشقانه زندگی کن» را
امثال می نماید. او از خاک برخاسته، گردن افراخته و
نباخته است. او می دانست که اگر از دامنِ عشق
بگریزد، دیری نخواهد گذشت که از نام و نامهی حق
روی بر خواهد تافت و به جامه و جام و غلام و حطام و
مکب و ستام مشغول خواهد شد. بنابراین، برای
همیشه به دامنِ عشق آویخت و از سرچشمهی عرفان
بواید. هیچگاه در دامِ کام گام ننهاد. او عاشقی
پیشه کرد. صبری و ورزید و این همه شهد و شکر که از
سخنش می ریزد، جرِ صبری ست که از شاخِ نباتِ
شهودش داده اند. بدین مان، او حقایقِ بین و دقایقِ دان
شده؛ بی مشقتِ مجاهدت حقیقتِ مشاهدت یافته؛
بی زحمتِ خیالی، رحمتِ بزمالی دیده؛ بی تربیت، به
تزکیت رسیده و به حق می تواند اعلمد: «أَدَبْنِي رَبِّي»
حکیم سنائی فهمی عاشقانه از دست می دارد. او نه از
ترسِ آتشِ دوزخ و نه به طمعِ نعماتِ بهشت بلکه
عاشقانه از خدا و عشق و زندگی سخن می گوید. و زیاده
می داند کسانی که به طمعِ بهشت از هوای نفس
گذشتند، میراثِ ابلهی بردند؛ چنانکه خواجهی
موجودات خبر داده است: «اکثر اهل الجنة البله». او
هیچگاه طعمِ طمع نیافته و آوازه‌ی آرزو به گوش و
هوشش نرسیده و دستِ نیازمندی از آستینِ آزمندی

بیرون نیاورده است. حتی اگر بی برگی، حکیم ما را با مرگ گوشمالی دهد، او هرگز آزادی را به بندگی نمی فروشد. او دمسازِ عشق و دلبازِ صدق است؛ قناعت پیشه است و بی طمعی را توشه ساخته است.

دنیا، جلوه‌ی حضرتِ حق است. بنابراین، او ستایشگرِ زمین و زندگی نیز هست. کتابِ حدیقه، آینه‌دارِ بهیرتِ پیامبرانه‌ی حکیم سنایی است. او عقلِ خویش را از عقایدی فنا رها نموده، قبابِ بقا پوشیده، دل را خلعتِ صافی داده و تاجِ جنون بر سرِ عشق نهاده است. حکیم سنایی از باغِ حقیقت می‌آید و هزاران دُرِ ناسفته از صدفِ دل و باغِ بهشت به نثارِ دوستدارانِ روشنی می‌کند. در هر اشارتِ او سارِ تنی نهفته است. باطنِ این کتاب، گنج‌خانه‌ی رازهاست و ظاهرش، زرادخانه‌ی نیاز. همه‌ی علما و عُقلا و عفا و عشاقِ آفاق و اهلِ صفه‌ی صفا و اربابِ عهد و وفا می‌توانند از این خرمینِ روشنایی در روشنایی، خوشه‌ها بگیرند. راهِ یافتن به دامن‌های باغِ عرفانِ حکیم سنایی همت می‌خواهد. بدیهی‌ست خفاش، مانند سیمرغ نتواند بود. گنگ با دل تنگ و پای لنگ، بر بساطِ هفت‌رنگِ امیرِ گنگ، رقاصی نتواند کرد. زهره‌ی زهره بر این گلشنِ روشن، آب شود. و چون خورشیدِ جهان، چادرِ مُنیرِ روز را در روی شب بکشد، شبِ پَرک را به عجزِ دیده، معذور دارد.

هرکس به حریم این حرم راه یابد، جامِ جانش بی فتوح
رها نشود. از روزگارِ آدم تا روزگارِ او، کسی کتابی بر این
نسق ننهاد و نساخت که مایه‌ی جهانی ست و پیرایه‌ی
عالمی. نام این کتاب، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه
است.

هنوز صدای آن حکیم فرزانه‌ی عاشق‌پیشه در فضای
سینه می‌پیچد: «عزیزا! چون از این معنا خاموش
شدی، از زبان، سوی گوش و از هوی، سوی هوش
شدی. به حرمتِ اهلِ حرمت، بر تو سوگند می‌نهم که
اشجارِ این باغِ حکمت و ثمره‌ی این حدیقه‌ی
پُر نعمت - که به بیست و یک باب جان و کبریتِ چراغِ اهلِ
ایمان است - به آبِ فکر و رورش و تتبع و ذکر، هر روز
تازه تر داری.» «اینک شست و شو کن و به باغِ حقیقتِ
باغبانِ عشق و زیبایی وارد شو.

حکیم سنائی، استادِ دوست‌داسنی، عارف و مولانا، بر
تختی از کلماتِ نغز و آهنگین نشسته و می‌گوید.
حدیقه الحقیقه، خانه‌ی خمار است و پناه‌گاهِ عاشقان
و رندان و عیاران. کسانی که به این باغِ رویانِ عشق
عرفان قدم می‌گذارند، با دامنی پُر از گل‌های رنگارنگ
بیرون می‌آیند؛ گل‌هایی که رایحه‌ی خدا، عشق،
دوستی، خوبی، تسلیم و رضا را دارند.
